

داستان واقعی راننده‌ای که وکیل دادگستری شد!!!

در یک روز گرم تابستان (سال ۸۶) مشغول تعلیم رانندگی به کارآموزی بودم که از لحاظ یادگیری خیلی ضعیف بود، به نحوی که اعصابم را به هم ریخته بود و هیچی یاد نمی‌گرفت و به قولی رو اعصابم بود. همش با خودم فکر می‌کردم **تا کی باید به این شغل ادامه دهم؟** یک سال، دو سال، ده سال، بیست سال و تا اینکه به ذهنم رسید که مجدداً **ادامه تحصیل** دهم و از این وضعیت خارج شوم. به آموزشگاه که برگشتم با همکارانم صحبت کردم و درباره این موضوع با آنها مشورت کردم اما متاسفانه همگی مرا مسخره کردند و به حرفهایم اعتنایی نکردند.

شب که به خانه بازگشتم با همسرم مشورت کردم، او با کمال خوش رویی به من امیدواری داد و مرا تشویق کرد که با هم شروع کنیم، چون از لحاظ مالی در مضیقه بودیم تصمیم گرفتیم که با هم یک رشته را بخوانیم. هر ترم فقط یک سری کتاب می‌خریدیم و از وسط نصف می‌کردیم، نصف را من می‌خواندم و نصف دیگر را همسرم... به این منوال ترم‌ها را یکی پس از دیگری به اتمام رساندیم، تا جایی که توانستیم دوره لیسانس را در ۳ سال به اتمام برسانیم، در ترم آخر همسرم به من پیشنهاد داد، چون از لحاظ اقتصادی توانایی پرداخت هزینه دانشگاه در فوق لیسانس را نداریم، یکی از ما به تحصیل ادامه دهد و دیگری بعد از آن.

خانمم در کمال بزرگواری شرایط را برای من مهیا کرد تا بتوانم خود را برای کنکور فوق لیسانس آماده کنم، خوشبختانه همان سال در کارشناسی ارشد حقوق خصوصی قبول شدم و با تمام مشکلات اقتصادی، رفت و آمد، عائله مندی و ... کارشناسی ارشد را نیز به اتمام رساندم، اما متاسفانه موفق به پیدا کردن کار مناسبی نشدم. اردیبهشت ۹۲ بود از همه جا و همه کس گریزان بودم با مدرک فوق لیسانس تنها منبع درآمد رانندگی بود، و همه قوم و فامیل نیز از من انتظار داشتند...

یک روز که در اینترنت پرسه می‌زدم با موسسه حقوقی به نام **موسسه فاخر** آشنا شدم و در آزمون‌های آمادگی وکالت ثبت نام کردم. روزی خانمی با من تماس گرفت و گفت که از **موسسه فاخر** تماس می‌گیرم و شرایط آزمونهای آمادگی را برایم تشریح کرد و در نهایت گفت در صورت تمایل باید برای هر آزمون بیست هزار تومان به حساب واریز کنید. من هم که توانایی پرداخت هزینه آزمون‌ها را نداشتم در کمال ناامیدی ایمیلی به **موسسه فاخر** فرستادم و وضعیت خودم را بازگو کردم و از مسئولان موسسه خواستم که در صورت امکان به بنده تخفیفی قائل شوند. حدود چند هفته‌ای طول کشید اما خبری از موسسه نشد. فکر کردم همش برای سیاه کاری و کسب درآمد و کسی حاضر به خواندن ایمیل فقیر فقرا نیست.....

با این اوضاع و احوال روحی، روزی بیشتر از یک ساعت نمی‌توانستم درس بخوانم. در آن گیر و دار نیز مادرم که مریض بود حالش روز به روز بد و بدتر می‌شد، کبد، کلیه، صفرا را از دست داده بود. فشار خون، قند و

چربی داشت و بقول خودش یک کیسه برنج نیز تو انباری داشت. بعد از گذشت تقریباً یک ماه مادرم فوت شد. در روز سوم مراسم ختم مادرم خانمی زنگ زد و گفت که از **موسسه فاخر** تماس میگیرم و مدیر موسسه با در خواست شما و به صورت **صددرصد رایگان** موافقت نموده است و شما می توانید ۶ مرحله آزمون جامع بصورت رایگان شرکت نمایید و بعد نام کاربری و کلمه عبور را برایم ارسال کرد. در بطن مراسم لپ تاپی را به هر طریق که شده بود گیر آوردم و در اولین آزمون شرکت کردم، با آن اوضاع و احوال روحی رتبه ام ۶۴ شد. نقطه کوچکی از امید در درون روشن شد. دو هفته بعد مجدداً در آزمون موسسه شرکت کردم و رتبه ۴۳ را کسب کردم. از آن به بعد روز به روز موسسه فاخر نسبت به بنده لطف نمود، به نحوی که در ابتدا که قرار بود در ۶ آزمون به صورت مجانی شرکت کنم ۶ آزمون به ۱۶ آزمون رسید.

روز به روز انگیزم برای خواندن و ادامه دادن بیشتر و بیشتر می شد تا آنجا که خستگی برایم معنایی نداشت، تا ساعت ۹ شب کار می کردم و از ۹ تا ۲ نصف شب نیز درس می خواندم، و همواره به خودم می گفتم **“خستگی دوستت دارم”**

روز اول آذر فرا رسید. ساعت ۵:۴۵ صبح از خواب بیدار شدم و نکاتی را که در مورد آیین دادرسی مدنی یادداشت کرده بودم را مرور کردم. در ساعت ۷:۱۵ راهی سر جلسه شدم، در طول مسیر آزمون تمام پیام هایی را که از طرف موسسه فاخر برای تقویت انگیزه، تمرکز و فرستاده بودند را در ذهنم تکرار می کردم:

مدیریت زمان، غرور کاذب، نزدن ۱۰۰ درصد سوالات، نزدن سوالی که جواب آن را نمی دانید و

در طول آزمون نیز هر چند دقیقه یکبار با خوردن شکلات و مواد قندی سعی در کنترل قند خون داشتم، چون تجربه آن را داشتم و می دانستم که با پایین آمدن قند خون تمرکز کمتری می شود خلاصه آنکه آزمون وکالت را نیز به پایان رساندم. بعد از یک ماه قرار شد سازمان سنجش نتایج را اعلام کند اما با ۱۴ روز تاخیر عاقبت نتایج آزمون در سایت سنجش اعلام شد و خوشبختانه رتبه **۱۶ کانون کردستان** را کسب کردم. حالا همان راننده که روزی به فکر تایر و صفحه کلاچ و لنت بود، حالا به فکر کارآموزی، اجاره دفتر کار، تجهیزات و است.

در خاتمه از همه عزیزانی که بنده را تشویق و ترغیب کردند کمال تشکر را دارم و سلام ویژه ام را از **سقز (کردستان)** شهر سرما و یخبندان تقدیم **شیراز** شهر سعدی و حافظ، شهر شعر و ادب میکنم بخصوص موسسه فاخر، امیدوارم پذیرا باشند و از تمامی مسئولان و زحمت کشان **موسسه فاخر** نهایت سپاس را دارم، استادی همچون دکتر رحیمی، و که سهم بسزایی در قبولی بنده حقیق داشتند.

راهتان هموار کلامتان گیرا

آزاد حسن زاده